

فصل‌نامه علمی جستارنامه ادبیات تطبیقی

سال چهارم، شماره دوازدهم، تابستان ۱۳۹۹

ایدئولوژی‌های پنهان در قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه کرمان از منظر سبک‌شناسی انتقادی
حلما محمودی امجزی^۱؛ دکتر ابوالقاسم رادفر (نویسنده مسئول)^۲؛ دکتر حمید طبسی^۳

چکیده

افسانه‌های عامیانه در تمام جهان، به عنوان یک پشتوانه عظیم فرهنگی و یکی از زیر مجموعه‌های فرهنگ عامه در جوامع مختلف، محسوب می‌شوند؛ به همین دلیل، اندیشمندان زیادی در گردآوری و حفظ این میراث گران‌بها، تلاش کرده‌اند. در ایران، فرهنگ بومی، زیربنای اندیشه‌های بزرگی است که ادب این سرزمین، موهون آن است. استان کرمان، بخش عظیمی از این فرهنگ را در سینه تاریخی خود ذخیره کرده است. کرمان، با توجه به وسعت و قدمت تاریخی چند هزار ساله خود، خاستگاه بخش عظیمی از فرهنگ عامه محسوب می‌شود؛ فرهنگ غنی و پرباری که خاص این منطقه بوده و گنجینه‌ای گران‌بها از آداب و رسوم نسل‌های گذشته به حساب می‌آید. در پژوهش حاضر، نویسنده با روش توصیفی-تحلیلی، درصدد آن است تا به بررسی ایدئولوژی‌های نهفته در داستان‌ها و افسانه‌های بومی معاصر کرمان پردازد و پنج ایدئولوژی بخت و اقبال، سفر، ستم‌پذیری، ازدواج و نابودی رقیب در افسانه‌ها را تحلیل و بررسی نماید. این پژوهش در پی نشان دادن آن است که خالقان افسانه‌ها چگونه به بیان اندیشه‌های خود پرداخته‌اند و خوانندگان و شنوندگان قصه تا چه حد، تحت سیطره ایدئولوژی حاکم بر اسطوره‌ها و افسانه‌ها قرار گرفته، ناخودآگاه رفتارهای اجتماعی‌شان، شکل می‌گیرد. نتیجه این‌که، ایدئولوژی، به صورت اعتراض شخصیت‌های قصه به وضع موجود و بیان آرزوها و رؤیاهای آن‌ها، بازتاب می‌یابد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات عامه، افسانه‌ها، ایدئولوژی، سبک‌شناسی، قصه‌ها، کرمان.

۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت. پست الکترونیک:

amjaziv89@yahoo.com

۲ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی. پست الکترونیک:

agradfar@yahoo.com

۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت. پست الکترونیک:

hamid tabsi@yahoo.com

۱. مقدمه

شالوده فکری و شکوفایی اندیشه‌های علمی جهان، مرهون فرهنگ بومی و ادبیات عامه آنان است و شاید بتوان اذعان کرد که پیشرفت ادبی و هنری، در هر جامعه‌ای منشعب از آداب و رسوم قومیتی و فرهنگ شفاهی آن جامعه است. اگر جامعه‌ای در زمینه فرهنگ بومی، غنی باشد، راه برای تحوّل در ادبیات آن جامعه، هموارتر و رسیدن به غنای فرهنگی، سریع‌تر صورت می‌گیرد. کشور ایران، با قدمتی همزاد تاریخ، یکی از کشورهایی است که اساطیر و افسانه‌های بومی و باستانی آن، شهرتی جهانی پیدا کرده‌اند. در این میان، استان کرمان، یکی از قدیمی‌ترین استان‌های کشور است و در سینه خود دریایی از این ذخایر فرهنگی را جای داده است. این آداب و رسوم، امروزه بخش عظیمی از ذخیره‌های فرهنگی این مرز و بوم را تشکیل می‌دهد. اگرچه هجوم اقوام مختلف و ماندگاری آنان باعث شده است که بخشی از این منابع عظیم در معرض نابودی قرار گیرد و آداب و رسوم بیگانه، جانشین آن گردد؛ اما تلاش مردمان ساده و صمیمی کرمان، بی‌اثر نمانده و باعث شده است که بخش اعظم اصالت فرهنگی، همچنان پا برجا بماند و از گذشتگان ما، سینه به سینه به دست ما برسد. فرهنگ عامه، شامل بسیاری از آداب و رسوم مختلف، بازی‌ها، شعرهای محلی، لالایی‌ها و قصه‌ها، نوها و ... می‌باشد؛ اما عظیم‌ترین و تأثیرگذارترین بخش آن را قصه‌ها و افسانه‌های بومی و محلی تشکیل می‌دهند. افسانه‌های زیبایی که علی‌رغم همه محتوای پر و غنی خود در غبار فراموشی فرو رفته و بخشی از آن نابود شده و از بین رفته است. در این مقاله، تلاش شده است تا ضمن بررسی برخی از افسانه‌های کرمان، بخشی از ویژگی‌های ایدئولوژی این افسانه‌ها بیان شود.

۱-۱. بیان مسئله

گرچه قصه، حاصل تخیل آفرینندگان خود است؛ اما «چیزی فراتر از خیال‌پردازی یا پژواک سنت‌های گذشته است. بیش از هر چیز این افسانه‌ها، بازتاب رؤیای کسانی

است که آن را پرداخته‌اند، گفته‌اند و شنیده‌اند. رؤیاهایی از داشتن عدالت اجتماعی، زندگی سرشار از کار لذت‌بخش، زیبایی و صلح و آرامش و در نهایت، آرزوی آزادی و رهایی» (درویشیان، ۲۹: ۱۳۸۰). همچنین قصه‌ها «نمودار خواسته‌ها و آرزوهای پنهان نویسندگانی ناشناس، از طبقاتی فراموش شده که راهی به تاریخ رسمی نگشوده‌اند و همواره در حاشیه‌های مهم‌تر از متن باقی مانده‌اند» (ثمینی، ۱۳۸۳: ۳۶). رؤیاها و آرزوهایی چندان عظیم که بر تمامی ساحت‌های زندگی اجتماعی انسان‌ها سایه می‌اندازد، اندیشه آنان را می‌سازد و تمامی رفتارهایشان را تعیین می‌کند.

قصه‌ها، افسانه‌ها و اسطوره‌ها، معمولاً از دیدگاه‌های مختلف سبکی یا مکتب‌های متنوع نقد ادبی، بررسی و تحلیل شده‌اند؛ اما از این میان، توجه به سطح فکری این آثار یا ایدئولوژی حاکم بر آن‌ها، کمتر اتفاق افتاده است. اصولاً محققان ادبیات، تمایل به بررسی‌های زیبایی‌شناختی اثر دارند و زبان‌شناسان نیز بر مسائل زبانی متمرکز هستند، حتی ملک الشعرای بهار نیز در سبک‌شناسی خود، چندان به سطح فکری توجهی نشان نداده است. مبانی نظری این سطح سبک‌شناسی نیز قاعداً بیشتر برگرفته از آرای فیلسوفان و جامعه‌شناسانی چون مارکس، انگلس، دورکایم، مانهایم، آلتوسر و ریکور است که درباره ایدئولوژی تحلیل‌های مفصلی دارند؛ لذا برای به درازا نکشیدن بحث از تعریف مفهوم سبک و سبک‌شناسی که بارها و بارها در منابع و مقالات متعدد، بیان و تکرار شده‌اند، پرهیز کرده، محور مقاله بر ایدئولوژی، متمرکز شده است. به خاطر ویژگی خاص قصه‌های عامیانه که بیشتر محتوا محور هستند تا زبان محور، در این پژوهش به شاخصه‌های زبانی که حامل بار ایدئولوژیک معنا هستند، پرداخته نشده است. تجلی ایدئولوژی در زبان متون کلاسیک و مکتوب، بیشتر امکان‌پذیر است، قصه‌ها با وجود چاپ در مجموعه‌های نوشتاری، هنوز هم ویژگی گفتاری خود را حفظ کرده‌اند. البته می‌توان بر روی نحوه بیان، لحن، اصوات عاطفی و مانند آن و ارتباطش با ایدئولوژی تأمل کرد و در

تحقیقی دیگر بدان پرداخت. برای روشنی و روشمندی بیشتر، ابتدا پرسش‌های تحقیق بازگو می‌شود تا چشم‌اندازی مشخص از مباحث مطروح به دست آید:

-ایدئولوژی در افسانه‌های کرمان چگونه بازتاب می‌یابد؟

-کدام عنصر زبانی-روایی، بار ایدئولوژیک متن را در افسانه‌های کرمان، بیشتر بر

دوش می‌کشد؟

۲-۱. پیشینه پژوهش

-تاج‌بخش و قاسمی پور (۱۳۹۳) در مقاله «بررسی داستان بچه مردم جلال آل احمد بر مبنای نظریه ایدئولوژی آلتوسر»، نشان می‌دهند که آل احمد در نهایت با دیدی عمیق و نقادانه، به نظام مردسالار حاکم بر جامعه که موجب می‌شود، زنی بین محبت مادری و به دست آوردن رضایت شوهرش، دومی را انتخاب کند، می‌تازد. ثمنی، آقازاده و دیانی (۱۳۸۹) در پژوهشی با نام «بدل پوشی: آشوب سازی در ایدئولوژی» با نگاهی از منظر ادبیات نمایشی به افسانه‌های آذربایجان، به این نتیجه می‌رسند که بدل پوشی یکی از اعمالی است که می‌تواند ما را در شناخت واقعیت‌ها و نشانه‌های ثبات یافته‌ای که انسان‌ها، ناخودآگاه پذیرفته و مسائل ازلی-ابدی می‌پندارند، یاری رساند. پایه این احکام را اعتقادی کهن شکل می‌دهد که بنا بر نشانه‌های جنسیتی، جادویی‌اند و سوء استفاده از آن‌ها، هم خود فرد و هم طبیعت و ماهیتش را تغییر می‌دهد؛ اما این امکان، انسان را با دنیای پیش رویش، وارد چالش جدیدی می‌کند و عطش جدیدی در شناخت پدیده‌های پیرامونش در او پدید می‌آورد.

-درپر (۱۳۹۲) در کتاب سبک‌شناسی انتقادی نامه‌های غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان، گفتمان مسلط در نامه‌های غزالی را زاهدانه می‌داند که در باز تولید این گفتمان از شیوه‌های مختلف آمرانه، اقناعی، چالشی و ترغیبی استفاده شده است. دید غزالی بر حول این گزاره که «آخرت بر دنیا ترجیح دارد» قابل تبیین است. این

ایدئولوژی بر انتخاب‌های زبانی تأثیر می‌گذارد و از مخاطب با بیان مستقیم و غیرمستقیم خواسته شده بین دنیا و آخرت، دست به انتخاب بزند و آخرت را بر دنیا ترجیح دهد.

-طاهری (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با نام «ردّ پای ایدئولوژی در آثار اولیه محمود دولت‌آبادی» به این نتیجه می‌رسد که دولت‌آبادی ناخودآگاه در مضامین طرح شده و شخصیت‌های داستان‌های بلندش، تحت تأثیر گفتمان غربگرایانه قرار گرفته و ایدئولوژی حاکم بر جامعه سیاسی و فرهنگی او را از درک درست‌تر واقعیت‌های اجتماعی بازداشته است. دولت‌آبادی، آشکارا علیه باورهای دینی و اعتقادی موضع نمی‌گیرد و له و علیه آن سخنی نمی‌گوید؛ اما شخصیت‌هایی می‌آفریند که میان زمین و آسمان معلق مانده‌اند. این تعلیق در ساختار و درون‌مایه داستان‌ها نیز وجود دارد.

-فتوحی (۱۳۸۸) در پژوهشی با نام «ایدئولوژی، سبک و گفتمان» به مسائل مربوط به ایدئولوژی و سبک‌شناسی می‌پردازد. وی معتقد است که زبان در سطوح مختلف، حامل ایدئولوژی است، هم به ایدئولوژی شکل می‌دهد و هم از آن شکل می‌پذیرد. ایدئولوژی نه تنها «چه گفتن» ما را تحت کنترل خود دارد؛ بلکه «چگونه گفتن» را نیز ساماندهی می‌کند. هر دوره و هر گروه اجتماعی و ایدئولوژیک، سیاهه‌های خاص از شکل‌های سخن دارند، در یک کلام، زبان، صورت مادی و تجسم یافته محتوای ایدئولوژی‌ها و آغشته به آنهاست.

-دلبری و مهری (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «کارکرد ایدئولوژی در لایه‌های سبکی داستان حسنک وزیر» به این نتیجه می‌رسند که هرچند بیهقی، شخصاً بر بی‌طرفی خود اصرار دارد، ناخودآگاه و در پاره‌ای موارد، کاملاً خودآگاه و صریح، باورها و نظرات خود را در متن، تسری می‌دهد و بسامد این بازتاب را در لایه‌های دیگر سبکی نشان می‌دهند.

صادق نیک‌نفس دهقانی (۱۳۹۴). در پایان‌نامه‌ای با عنوان « بررسی افسانه‌های جنوب کرمان»، به بررسی و تحقیقی اجمالی پیرامون قصه‌های جنوب کرمان پرداخته است.

با این‌که درباره ایدئولوژی و سبک و زبان و افسانه‌ها پژوهش‌هایی انجام شده است؛ اما در زمینه سبک‌شناسی انتقادی ایدئولوژی‌های پنهان در قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه کرمان، پژوهشی مستقل صورت نگرفته است و جز موارد ذکر شده پیشینه مهمی یافت نشد.

۱-۳. روش پژوهش

با توجه به شفاهی بودن افسانه‌ها، بخش اعظم این تحقیق از منابع انسانی و نقل‌راویان تامین شده است؛ اما در کل، روش‌های تحقیق بر اساس فیش‌برداری و استفاده از سیستم کتابخانه‌ای و روش توصیفی-تحلیلی بوده است که علاوه بر اطلاعات مردمی از منابع معتبر نیز استفاده شده است. ساماندهی مطالب، بدین صورت بوده است که ابتدا با مطالعه و بررسی افسانه‌های عامیانه کرمان، شاهد مثال‌ها انتخاب و تحلیل و بررسی شد.

۱-۴. ضرورت و اهمیت تحقیق

در سرتاسر استان کرمان به ویژه در منطقه وسیع و گسترده جنوب کرمان، صدها افسانه زیبا و پرمحتوا در سینه راویان گمنام اندوخته شده است. گذشت زمان، مرگ و میرها و روی آوردن بشر به تکنولوژی، باعث شده است که بسیاری از این افسانه‌ها به همراه راویان خود، مرده و در خاک دفن شوند. هر چه زمان بگذرد، افسانه‌های بیش‌تری از میان خواهد رفت و برای همیشه فراموش خواهد شد. از طرفی، دخل و تصرف راویان ناآگاه، خواسته یا ناخواسته، باعث تغییر در افسانه‌ها و اصالت آن می‌شود. این تحقیق تلاشی است در راستای گردآوری و تدوین این افسانه‌ها و قدمی است برای شناسنامه‌دار کردن فرهنگ بومی در جنوب کرمان. با توجه به مسائل

گفته شده و از طرفی، گذشت زمان و از دست رفتن فرصت‌ها، اهمیت دادن به فرهنگ بومی و ادبیات عامه به ویژه افسانه‌های عامیانه، بسیار ضروری به نظر می‌رسد. فرهنگ بومی و محلی، پشتوانه ادبیات هر جامعه است که در نتیجه سهل‌انگاری، ادبیات ما، ادبیاتی فقیر خواهد شد؛ بنابراین با توجه به قدمت تاریخی ایران به ویژه کرمان، جای آن دارد که اندیشمندان ما توجه بیشتری به ریشه‌های ادبی خویش نشان دهند. انجام این تحقیق، باعث می‌شود قدم‌های مؤثری در زمینه صیانت از فرهنگ عامه برداشته شود و موجبات نگهداری آن فراهم گردد.

۲. سبک‌شناسی انتقادی

اواخر قرن بیستم آثاری پدید آمدند که در حقیقت، نقدهایی تاریخی و بافت‌محور از متون ادبی و غیر ادبی محسوب می‌شدند، چنین رویکردهایی گویای این مطلب بود که الگوهای سبک‌شناسی را می‌توان گسترش داد، به گونه‌ای که سبک‌شناسی در عین حال که جایگاهی مستقل می‌یابد، بتواند از علوم مرتبط با خود بهره بگیرد (کاتانو، ۱۳۸۴: ۱۲۱) پاول سیمپسون، نخستین کسی بود که زبان‌شناسی انتقادی و سبک‌شناسی را با یکدیگر مرتبط دانست و به اهمیت تحلیل‌های مقید به بافت زبان (Context-sensitive) اشاره کرد. پس از او جفریز، کتابی با عنوان سبک‌شناسی انتقادی نوشت و بر پیوند متن و بافت موقعیتی آن (اجتماع) تأکید کرد. (NØrgaard ۱۳: ۲۰۱۰, et al). در حقیقت، بنای نگرش انتقادی به زبان، توسط زبان‌شناسان انتقادی پی‌ریزی شد. آن‌ها کار خود را بر سه اصل اساسی استوار داشتند: زبانی که به کار می‌بریم «مجسم کننده دیدگاهی یا نظریاتی خاص، نسبت به واقعیت است». در این جا، نکته این نیست که به زبان، به گونه‌ای بنگریم که گویی زبان، تجسم‌بخش «یک جهان بینی» باشد؛ بلکه نکته در این است که باید بپذیریم، کاربردهای مختلف زبان در درون یک زبان، مبین برداشت‌هایی ویژه است. دوم این‌که می‌گویند: «تنوع در گونه‌های گفتمان، از عوامل اقتصادی و اجتماعی جدایی‌ناپذیرند» و از این روی،

«تنوع زبانی، منعکس‌کننده و مبین تفاوت‌های اجتماعی ساختمانندی هستند که خود، این تنوع زبانی را ایجاد می‌کنند. سوم این‌که «به‌کارگیری زبان، فقط حاصل و بازتاب فرایند و سازمان اجتماعی نیست؛ بلکه بخشی از فرایند اجتماعی است» (فاولر و دیگران، ۱۹۷۹: ۱، به نقل از پنیوک، ۱۳۷۸: ۱۳۰). گره‌خوردگی سبک‌شناسی انتقادی با زبان‌شناسی انتقادی و البته تحلیل گفتمان انتقادی، امری واضح است در هر سه مورد، اجتماع و فرایندهای اجتماعی، نقشی اساسی ایفا می‌کنند؛ اما «سبک‌شناسی انتقادی اگرچه دارای اهداف و ابزارهای مشترک با تحلیل گفتمان انتقادی است، بیشتر بر متن تمرکز دارد و ویژگی‌های سبکی متون را در بافت اجتماعی و با توجه به مقوله‌های ایدئولوژی و قدرت بررسی می‌کند» (درپر، ۱۳۹۱: ۴۱).

۲-۱. تعریف ایدئولوژی

نخستین بار در کتاب عناصر ایدئولوژی، نوشته «آنتوان دُستوت دو تریسی - فیلسوف فرانسوی در پایان قرن هجدهم - برای اشاره به علم جدیدی در باب اندیشه‌ها (idea+logy: اندیشه‌شناسی) به کار رفت و مشتمل بود بر بررسی عقلانی منابع اندیشه‌ها به منظور متمایز کردن دانش از عقیده و جدا کردن علم از پیش‌داوری‌های متافیزیکی و مذهبی» (مکاریک، ۱۳۸۴: ۴۳) از آن زمان تاکنون هزاران کتاب و مقاله درباره آن نوشته شده است؛ اما کماکان تعریف‌های متعددی وجود دارد که به مهم‌ترین‌ها و مرتبط‌ترین‌ها به پژوهش حاضر می‌پردازیم. در تفسیر انگلس از مارکس، ایدئولوژی‌ها، صورت‌هایی از «آگاهی کاذب» قلمداد می‌شدند؛ یعنی باورهای عامه‌پسند؛ اما غلط طبقه حاکم برای مشروعیت بخشی به وضع موجود (ون دایک، ۱۳۹۴: ۱۷) از آن‌جا که ایدئولوژی، نظامی از عقاید است که تلقی کلی از زندگی و زاویه دید را شکل می‌دهد، بنابراین بر همه جنبه‌های زبان، تأثیر می‌گذارد، عقاید را بازتولید می‌کند و به گروه‌بندی نیروهای اجتماعی بر اساس نشانه‌ها و نهایتاً تبیین موقعیت‌های ایدئولوژیک جامعه می‌پردازد (مکاریک، ۱۳۸۴:

۴۱). با نگاهی کلی، می‌توان تأیید کرد که اندیشه همه گروه‌ها و دسته‌ها در طول تاریخ از سرشتی ایدئولوژیک برخوردار بوده است و هیچ دیدگاه خاصی نمی‌تواند، مدعی قرار داشتن در موضع مساعدی باشد که از طریق آن دیگر دیدگاه‌ها داوری شوند، بی‌آن‌که خود در معرض همین‌گونه داوری قرار گیرد. در این زمینه، ایدئولوژی، ارزش داوری منفی نیست؛ بلکه معرف نوعی جهان‌بینی است که با موقعیت اجتماعی معینی ملازمه دارد (لارین، ۱۳۸۰: ۱۴۷). در آثار آنتونیو گرامشی با برخوردی باریک‌بینانه‌تر و پیچیده‌تر با مفهوم ایدئولوژی روبرو می‌شویم. از نظر گرامشیت، سلطه در نظام سرمایه‌داری فقط با اعمال زور صورت نمی‌گیرد؛ بلکه با ظرافت و به رهبری اندیشه‌ها انجام می‌شود. ایدئولوژی طبقه حاکم در درون ذهن شهروند متوسط، تبدیل به چیزی عامه‌پسند شده است. قدرت، فقط قانون خشک و خشن یا اعمال زور فیزیکی نیست؛ بلکه حاکمیت زبان، اخلاق، فرهنگ و شعور عمومی و عقل سلیم است. توده‌ها با درونی کردن سلطه ایده سرکوب می‌شوند. در واقع، ایده‌های راهنما و برتر، تبدیل به تجربیات واقعی و کنونی طبقات فروتر می‌گردند (ون دایک، ۱۳۹۴: ۱۹). بر این اساس، ایدئولوژی، باورهای بنیادین طبیعی شده و تثبیت شده درباره‌ی درست‌ی و ارزش اعتقاد یک فرد یا گروه اجتماعی در باب درک جهان است. این باورها عموماً درباره‌ی مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی هستند و الزاماً نباید منفی تلقی گردند؛ ولی از آن‌جا که ما بر آن هستیم که ایدئولوژی را در افسانه‌های عامیانه کرمان نشان دهیم، لازم است وجه مسلط بودن در معنای عمومی آن را در نظر بگیریم تا قادر به تبیین نظام اندیشگانی اجتماعی که قصه‌ها از آن برآمده‌اند، باشیم.

۳. ایدئولوژی‌های نهفته در افسانه‌های عامیانه کرمان

با مطالعه افسانه‌های عامیانه ایرانی -که گاه ویژگی‌های مشابهی با نمونه‌های بیرونی نیز دارند- می‌توان نوعی جهان‌بینی و اندیشه تکرارشونده را دریافت. این

ایدئولوژی، کل دستگاه فکری آفرینندگان افسانه‌ها را پیش‌تر و خوانندگان قصه‌ها را پس‌تر در بستری اجتماعی شکل می‌دهد. ضمن این‌که گفتار، کردار و پندار شخصیت‌های قصه، تماماً بر پایه این ایدئولوژی‌ها طراحی شده است و آن‌ها هم به نوبه خود، همین جهان‌بینی را تبلیغ می‌کنند.

نکته این‌جاست که ما قرن‌هاست، شنونده و خواننده این روایت‌ها هستیم و خودآگاه و ناخودآگاه از آن‌ها تأثیر می‌پذیریم. این مسئله برآمده از ارتباط «نظام اجتماعی و نظام کنشی شخصیت است؛ چراکه واکنش‌های افراد نیز چیزی جز الگوی مشترک فرهنگ هنجاری نیست» (وحید، ۱۳۹۴: ۷۹).

اما به سیاق اصطلاحاتی نظیر معنا بن، اسطوره بن و بازی بن که به ترتیب کوچک‌ترین واحدهای معنا، اسطوره و بازی هستند، اصطلاح ایدئولوژی بن نیز ساخته شده است که به کوچک‌ترین واحد قابل درک ایدئولوژی گفته می‌شود. فهم ایدئولوژی بن تابعی است از فهم خود ایدئولوژی. یکی از جامع‌ترین و ژرف‌ترین تحلیل‌ها در این مورد در کتاب «ناخودآگاه سیاسی» (۱۹۸۱) فردریک جیمسون آمده است. وی ایدئولوژی بن را هم تافت مفهومی و معنایی‌ای می‌داند که به صورت تاریخی شکل گرفته و می‌تواند به شیوه‌های متنوعی و به صورت یک «نظام ارزشی»، یک «مفهوم فلسفی» یا به صورت یک سر روایت، یک فانتزی روایی خصوصی یا جمعی، تصویر شود (مکاریک، ۱۳۸۴: ۴۶) در افسانه‌ها عموماً تمام صورت‌های ایدئولوژی بن حضور دارد که در ادامه، مهم‌ترین ایدئولوژی بن‌های یافت شده در افسانه‌های عامیانه کرمان طرح می‌شود:

۳-۱. نابود کردن رقیب

نابود کردن رقیب، یکی از کنش‌های بسیار پر بسامد قصه‌ها است. این کنش تا اندازه‌ای مهم است که ضد قهرمان به هر کاری دست می‌زند تا او را از میان بردارد؛ گویی هیچ راه دیگری برای موفقیت و کامیابی او به جز حذف رقیب وجود

ندارد. با تکرار این کنش به گونه‌های مختلف و متنوع، اعم از کشتن، کور کردن، تبعید کردن، زندانی کردن، تهمت زدن و مانند آن، این ایدئولوژی در ذهن شکل می‌گیرد که حذف رقیب به هر شکل و شیوه، امری طبیعی و پذیرفته شده است. داشتن نسبت خانوادگی در مورد حذف شدن یا نشدن رقیب، هیچ نقشی ندارد، در افسانه‌ها و اسطوره‌ها این رقیب به راحتی می‌تواند از خویشاوندان درجهٔ یک، ضد قهرمان باشد. فارغ از نگاه روان‌شناختی و اسطوره‌شناختی، مرگ سهراب به دست پدرش، همان کنش حذف رقیب است. رستم قهرمان ملی ایرانیان دست به خون پسر خود آلوده می‌کند؛ چراکه پسرش رقیبی سرسخت برای اوست. حال با خواندن و شنیدن پربسامد این اسطوره‌ها و قصص، ریشهٔ خودخواهی و خودبینی در روابط اجتماعی و عدم تحمل حضور دیگری و آن هم حضور موفق و پررنگ‌تر، سخت‌تر می‌شود و به اصلی محکم، بدل می‌گردد. در تاریخ نیز بسیاری پادشاهانی که به خاطر ترس از رقیب شدن خویشاوندان در امر پادشاهی، پدران، پسران و برادران خود را کشته، کور کرده یا تبعید کرده‌اند و این یکی از باورهای مسلم طبقهٔ حاکم برای حفظ قدرت و نگه‌داشتن وضع موجود بوده است که انگلس در تفسیر ایدئولوژی از دیدگاه مارکس، بدان اشاره می‌کند. گویی ایدئولوژی «بزن، بکش، کور کن، دور کن؛ ولی به هر قیمت سلطنت کن»، باور مسلط حاکمان بوده است و خود را در انجام هر کاری محق می‌دانسته‌اند.

نمونه‌های رقیب‌کشی را در قصه‌های زیادی می‌بینیم: در افسانهٔ «دیو و دیو من»، وقتی موش و کلاغ نتوانستند، دیو (الاغ) را از پا درآورند و به جایزهٔ خود از پیرمرد که همان نیمی از باغ بود، برسند، پیرمرد، صاحب باغ، مشکل خود را با روباه در میان گذاشت. روباه با همان شرط قبلی؛ یعنی گرفتن نیمی از باغ، قول داد که دیو یا همان الاغ را از پا درآورد و با مکر و حيله، الاغ را به بالای پرتگاهی رساند و با معرفی خود به عنوان «دیو من» یعنی از دیو قوی‌تر، به الاغ گفت؛ قوی کسی است که بتواند خود را به پایین دره پرتاب کند و ابتدا خودش با مکاری، بدون این‌که الاغ متوجه

شود از تخته‌سنگ‌ها خودش را به پایین رساند و از الاغ خواست، خودش را به پایین پرت کند و پرتاب شدن الاغ همان و مردن همان. بدین ترتیب، وقتی برای گرفتن جایزه به نزد پیرمرد آمد، پیرمرد خسیس، جایزه روباه را نداد و بدین ترتیب روباه، حقه‌ای به پیرمرد زد و گفت: من اصلاً کاری به باغ تو ندارم؛ چون که صاحب یک گنج بزرگ هستم و بدین ترتیب، پیرمرد حریص شد تا به گنج برسد و روباه یک سوراخی به او نشان می‌دهد و گفت: گنج من داخل این سوراخ است و پیرمرد وقتی تا کمر وارد سوراخ شد، دیگر راه برگشت، نداشت و بدین ترتیب روباه توانست انتقام خود را از پیرمرد بگیرد (افسانه دیو و دیو من، راوی محمد سالاری).

در قصه دیو و دیومن غیر از صاحب باغ، تمام شخصیت‌ها، حیواناتی هستند که با همان صفتی که شهرت دارند، ظاهر می‌شوند. الاغ با نادانی، روباه با زرنگی، موش با مکر و حيله و کلاغ نیز با نیرنگ و نقشه کشیدن. کمتر قصه‌ای پیدا می‌شود که در آن به یک خصیصه اخلاقی پرداخته نشود. معمولاً تمام ضد اخلاقیات در افسانه‌ها منجر به شکست و نابودی می‌شوند. در این خط روایت، پیرمرد که ابتدا، دست نیاز به سوی کلاغ و موش و سپس روباه دراز کرده بود، بعد از پیروزی بر دشمن، به قول خودش عمل نکرد. تا این که روباه، ابتدا، رقیب خود، الاغ را نابود می‌کند تا به جایزه پیرمرد، یعنی رسیدن به نصف باغ برسد. بعد که با بدقولی پیرمرد مواجه می‌شود، درصدد نابود کردن پیرمرد هم برآمد و ایدئولوژی حذف رقیب به شیوه صریح در گفتگوی بین روباه و پیرمرد منعکس می‌شود. در افسانه «حسنى و کره هولى» وجود، تداخل شخصیت‌های انسانی و تخیلی و محتوای زیبای افسانه حسنى و کره هولى از ویژگی‌هایی است که این قصه را یکی از زیباترین قصه‌های کرمان به شمار آورده است. تقابل شرارت و خیرخواهی باعث شده است که داستان در نقطه اوج خود از جذابیت خاصی برخوردار شود. حضور شخصیت کره هولى به عنوان یک شخصیت حامی به قصه، روال قابل قبولی بخشیده است.

در این قصه، برخی آداب و رسوم محلی از قبیل اصطلاحات مکتب‌خانه‌ای و مَهر غلامی‌زدن اشاره شده است. در قسمتی که کره هولی، سه‌تار از موی یالش را به حسنی می‌دهد تا در زمان گرفتاری آتش بزند، تصویری است که در شاهنامه نیز در داستان زال و سیمرغ اتفاق می‌افتد. از اصطلاحات مکتب‌خانه‌ای که در این داستان آمده است، دو اصطلاح «اشرف» و «ادب» است. به نظر می‌رسد، اشرف، همان اشرب عربی از ریشه شرب و به معنی نوشیدن باشد. شاگرد، زمانی که برای نوشیدن آب، اجازه می‌خواهد از این اصطلاح استفاده می‌کند. ادب، مربوط به زمانی است که شاگرد کاری واجب‌تر داشته باشد؛ اما ادب مانع از آن است که بر زبان بیاورد. (افسانه حسنی و کره هولی، راوی دل مراد خشکاب).

نمونه‌های رقیب‌کشی را در قصه‌های زیادی می‌بینیم. در قصه حسنی و کره هولی آمده «پدر حسنی یک سال بعد از فوت همسرش ازدواج کرد؛ اما همسر جدید او که راحله نام داشت، هیچ‌وقت نتوانست با حسنی کنار بیاید و به‌نوعی او را دشمن خود می‌دانست. پدر حسنی یک سال در میان، برای تجارت به مسافرت می‌رفت و هفت، هشت ماه از ازدواج راحله با پدر حسنی گذشته بود که برای مسافرت آماده شد. او تا لحظه‌ای که حرکت می‌کرد، سفارش‌های لازم را به همسر و فرزندش، حسنی گوشزد کرد. حسنی هر روز صبح به مکتب می‌رفت و ظهر می‌آمد. پس از خوردن ناهار دوباره، عازم مکتب می‌شد و غروب برمی‌گشت. صبح‌ها قبل از این‌که به مکتب برود، سری به کره هولی می‌زد. از شما چه پنهان، راحله قبل از این‌که با پدر حسنی ازدواج کند، با ملای ده که حسنی پیشش درس می‌خواند، سر و سری داشتند و همین ملأ بود که بعد از مردن مادر حسنی، زمینه ازدواج پدر حسنی و راحله را فراهم کرد تا با این کار با یک تیر، دو نشان بزند، هم شرّ راحله را از سر خود کم کند و هم این که راحت‌تر بتواند با او باشد؛ اما بعد از ازدواج، رفت و آمد او با ملأ مشکل شده بود. آن‌ها خیلی کم، آن هم زمانی که حسنی، مکتب بود، همدیگر را می‌دیدند. کره هولی با آن چشم‌های تیزش همه این جریانات را می‌دید. ملأ هم مجبور بود،

فوری برگردد تا شاگردان متوجه غیبت او نشوند. یک روز که ملّا به خانه آنها آمد، راحله که فرصت را مناسب دید به ملّا گفت: تنها نگرانی من از طرف حسنی است. او اگر از رابطه من و تو با خبر شود، به محض این که پدرش برگردد، همه چیز را به او می گوید؛ الان هم اگر به ما شک کند، گاه و بیگاه به خانه می آید. آن وقت ممکن است ... می دانی که چی می گویم؟ ملّا گفت: آره ... به نظر تو باید چیکار کنیم؟ - نمی دونم ... آگه می شد، یه جوروی از سر راه برش داریم، خیلی خوب می شد، اون وقت برای همیشه مال هم بودیم. بدون این که سر خری داشته باشیم. ملّا قدری سرش را پایین انداخت و فکر کرد. سپس سرش را بلند کرد و گفت: یه راه هست که اگر انجام بدی حسنی از میون برداشته میشه، بدون این که آب از آب تکون بخوره ...»

در این افسانه، حسنی و کرّه هولی، به منزله یک رقیب برای ملا و راحله هستند و به همین دلیل است که ملا و راحله درصدد نابود کردن آنها برآمدند.

۲-۳. ازدواج اوج آمال و آرزوها

یکی از مهم ترین و پر بسامدترین گزاره های حاضر در افسانه ها این جمله است: «سپس دختر و پسر با هم ازدواج کردند و تا پایان عمر با خوشی و خرمی به سر بردند.» ایدئولوژی حاکم بر این گزاره ها، اصالت دادن به منتهی شدن همه راه های خوشبختی به ازدواج است و بدون این که پیام آشکاری هم در پایان قصه داده باشد، این تفکر را القا می کند که همه کنش های داستانی به این دلیل اتفاق افتاده اند تا خویشکاری «عروسی» تحقق پذیرد. در قصه های عامیانه ایرانی، مهم ترین دغدغه خانواده به ویژه مادر این است که هرچه زودتر دخترانش ازدواج کنند و برای این کار از هیچ امری فروگذار نیست. بسیاری از نیرنگ ها و شرّهای داستانی، حول محور «شوهر دادن دختر» می گردد. این دغدغه با شنیدن چندین و چندباره قصه ها در ذهن کودک نشست می کند و به صورت اصل پذیرفته شده درمی آید؛ به طوری که

بدون هیچ چون و چرایی و هیچ تأمل و تفکری، به وقت مقتضی به دغدغه کودک بزرگ شده و مادر شده تبدیل می‌شود.

در معروف‌ترین قصه عامیانه کرمان یعنی «ابراهیم صغیر» این بن‌مايه، حضوری پررنگ دارد. هنگامی که ابراهیم با حمایت یک تاجر خارجی قرار گرفت و با تاجر به کشورهای دیگر به تجارت پرداخت، وضع مالی‌اش خوب شد و مبلغی پول برای بی‌بی خود فرستاد و ... بی‌بی دیگر آن پیرزن رخت‌شوی نبود. او برای خودش کنیز و کلفت داشت و کلی بیا و برو.

حاکم ولایتی که بی‌بی در آن زندگی می‌کرد، دختری داشت، مثل قرص قمر. دختری که هرکسی آرزو داشت با او ازدواج کند؛ اما دختر هنوز به کسی جواب مساعد نداده بود. یک روز این دختر با ندیمه‌اش که زنی مسن بود، به بازار آمد. او متوجه شد که تمام مغازه‌های خیابان به نام شخصی به اسم ابراهیم است. از ندیمه‌اش پرسید؛ این ابراهیم صغیر کیست؟ گفت: او پسر پیرزنی ثروتمند است که آخر همین خیابان، زندگی می‌کند. دختر به طرف خانه پیرزن به راه افتاد. او را دید، از ابراهیم پرسید. بی‌بی تمام جریان ابراهیم را برای دختر حاکم تعریف کرد. دختر گفت: چرا برای او نامه نمی‌نویسی؟ بی‌بی گفت: من سواد ندارم. اتفاقاً هفته آینده، تاجری به طرف او می‌رود، اگر تو می‌توانی بنویس.

دختر نامه‌ای نوشت؛ اما نه آن‌چه بی‌بی می‌گفت، بلکه از قول خودش به ابراهیم نوشت که من دختر حاکم و به تو علاقه‌مندم. اگر دلت می‌خواهد با من ازدواج کنی هرچه سریع‌تر برگرد. هفته بعد، مرد تاجر به طرف کشوری که ابراهیم صغیر در آن‌جا زندگی می‌کرد، حرکت کرد. اتفاقاً وقتی رسید، ابراهیم در حال نوشتن قرارداد جدید بود. مرد تاجر از قرارداد جلوگیری کرد. نامه ابراهیم را به او داد. ابراهیم نامه را خواند. پس از آن‌که اوصاف دختر حاکم را شنید، یک دل نه صد دل شیفته او شد.

جریان را به اربابش گفت و نامه دختر حاکم را به او نشان داد. ارباب، مقدار زیادی پول و جواهر و پارچه‌های قیمتی به همراهش کرد. ابراهیم پس از خداحافظی

به طرف کشور خودش حرکت کرد. پس از چند روز به شهر خودش رسید. چشمان بی‌بی از دیدن ابراهیم روشن شد. مرد تاجر روز بعد او را به شهر برد و تمام مغازه‌های او را نشان داد و جریان راهزنان و گربه را برای او تعریف کرد.

چند روز بعد ابراهیم، مرد تاجر را برای خواستگاری دختر حاکم فرستاد. مرد تاجر گفت: من برای تو زحمت فراوان کشیده‌ام و آرزویم این بود که با دختر خودم، عروسی کنی. ابراهیم گفت: اگر عروسی من با دختر پادشاه سر نگرفت با دختر تو ازدواج می‌کنم؛ اما او قبل از شما به من نامه داده است.

پادشاه با شنیدن نام ابراهیم از اصل و نسبش پرسید. سپس نظر دخترش را در مورد ابراهیم پرسید. دختر که ابراهیم را دید، بیشتر عاشق او شد و رضایت خود را برای ازدواج با ابراهیم اعلام کرد. پادشاه دستور داد، همه‌جا را آذین بستند و هفت شبانه‌روز جشن و پایکوبی گرفتند. ابراهیم صغیر با دختر حاکم ازدواج کرد و عمری با خوبی و خوشی در کنار هم زندگی کردند. (ابراهیم صغیر، عالم خرمیان)

قصه ابراهیم صغیر از قصه‌هایی است که شخصیت‌های آن فقط انسان‌ها بوده و هیچ اتفاق خارق‌العاده‌ای در آن رخ نمی‌دهد. شخصیت‌های خیالی در آن هیچ دخالتی ندارند. اتفاقات قصه معمولی و برگرفته از زندگی در یک جامعه ساده و ابتدایی است. در تمام قصه‌ها هدف سازنده قصه، رساندن قهرمان قصه به آرزوهای بزرگ است که در این قصه نیز تمام عوامل، دست به دست هم داده تا ابراهیم صغیر به بالاترین مرتبه از موفقیت نائل گردد. در این داستان با ایدئولوژی «ازدواج، اوج آمال و آرزوهاست» روبرو هستیم.

در داستان «سرنوشت» غیر از ایدئولوژی پرداختن به اندیشه‌های نیک و اندیشه‌های بد، آنچه این قصه را شاخص کرده است، ترسیم چهره نیکان و بدان است. سازنده قصه، جایی که از شرارت و فتنه‌انگیزی وزیر و پسرش صحبت می‌کند، او را انسانی با لبخند موزیانه و پسرش را آبله‌رو ترسیم می‌کند؛ اما پیرمرد خیرخواهی را که تقدیر انسان‌ها را می‌نویسد به عنوان پیرمردی محاسن سفید و نورانی معرفی

می‌کند. چنان‌که در پرده‌خوانی نیز چهره اشقیا و اولیا متناسب با شخصیت آنان نقاشی می‌شود. وفای به عهد، مسئله دیگری است که در داستان سرنوشت به آن پرداخته می‌شود... (افسانه سرنوشت، راوی غلامرضا سالاری)

۳-۳. پذیرش ستم

ستم در هر فرهنگی ناپسند و نارواست؛ هر دو سوی ستم نیز به سهم خود در این فرایند مسئول هستند. در قصه‌های ایرانی به مصادیق متعددی از ستم‌پذیری برمی‌خوریم. نکته گفتنی در این باب این است که پذیرش ظلم به قدرت بیشتر طرف مقابل، وابسته نیست و همین نکته، بحث را از کارکرد منطقی و طبیعی خود دور می‌کند و مسئله فرهنگی را برجسته‌تر می‌سازد. متأسفانه در فرهنگ ایرانی، پذیرش ستم و تحمل آن با نگاهی اخلاقی، عنوان نجابت به خود می‌گیرد. قاعدتاً سر دیگر ستم‌پذیری، ستمگری است؛ بنابراین طبیعی است که تعداد ستم‌پیشگان و ستم‌پذیران در انجام کنش برابر باشد؛ توضیح این‌که همان‌طور که گروهی بنا بر نجابت خود و آموخته‌های فرهنگی، پذیرای ستم هستند و اعتراض و واکنشی نشان نمی‌دهند، در برابر، گروهی به خود اجازه ستمگری می‌دهند. لذا ظلم کردن در جایگاه یک اصل غریزی، موقعیت خاص خودش را دارد؛ اما پذیرش ستم، تبدیل به ایدئولوژی می‌گردد.

یکی از ویژگی‌های بارز هر قصه و افسانه‌ای، تقابلی است که بین حق و باطل به وجود می‌آید. این مقابله منحصر به افسانه‌ها و اسطوره‌ها نیست. تاریخ زندگی انسان بر این اساس بنا شده که گروهی در مسیر حق حرکت کنند و گروهی اندیشه‌های باطل در سر پروراندند. مقابله حق و باطل حتی صرفاً به خاطر دین و مذهب نیست؛ بلکه یک کل است و دین نیز یکی از انگیزه‌های آن است.

قصه زیبای ملأ و چهل برادر با درون‌مایه طنز و شخصیت‌هایی انسانی به مسئله زورگویی و باج‌گیری پرداخته است که به صورت ملموس در جوامع گذشته و امروز

به چشم می خورد. گرچه ملأی قصه، شخصیتی است که مورد ظلم واقع می شود؛ اما راهکارها و ترفندهای او، نوعی زرنگی همراه با حيله و نیرنگ است. کاربرد عدد چهل برادر، شاید غیرمعقول باشد؛ اما استفاده از این عدد هم توجه به عدد چهل به عنوان یک عدد نمادین را نشان می دهد و هم انبوه طرفداران ظلم و ناتوانی آنان را می رساند. (افسانه ملأ و چهل برادر، راوی امان الله سعیدی)

در قصه «ملأ و چهل برادر» برادران، یک روز ملأ را در کوچه می بینند و به زور می خواهند، محصولات کشاورزی ملأ را بگیرند. برادر بزرگ تر گفت: «ملأ همان طور که می دانی، این جا ما قوی هستیم و تو ضعیف، روی این حساب، بایست چند هفته دیگر که محصول مزرعات را فروختی با پای خود بیایی در خانه یک یک ما و سهم چهل برادر را پردازی. ملأ با تعجب پرسید: کدام سهم؟ کدام پول؟ من که به شما بدهی ندارم یا شاید دارم و خودم بی خبرم؟ سرگروه چهل برادر گفت: خفه، خفه، نیایی آن قدر می زیمت که بگذاری بروی...» و یا در افسانه «وزیر و پسر پادشاه» آمده است که «پادشاه قصر ما پسری داشت که جز اذیت و آزار مردم کاری نداشت و با توجه به این که پدرش صاحب قدرت بود، هر طور که دلش می خواست با مردم رفتار می کرد. کار این پسر تا بدین جا رسید که روزها در خیابان های شهر قدم می زد و به اذیت و آزار نوامیس مردم می پرداخت و از هر دختری که خوشش می آمد؛ او را به خلوتگاه و عشرتکده خود می برد و اگر خانواده دختر شکایت می کردند، تهدید به مرگ و نابودی می شدند. مردم بیچاره هم این همه ظلم را می دیدند و صدایشان در نمی آمد. آن ها می دانستند که قدرت مملکت در دست آن جوان و پدر اوست و اگر حرفی بزنند؛ شاید جان خود را هم از دست بدهند؛ اما نمی توانستند نسبت به رفتارهای توهین آمیز جوان هم بی تفاوت باشند (افسانه ملأ و چهل برادر، راوی علی بالاور). در قصه های عامیانه ایرانی، واکنش قهرمانان مرد به ستم، مبارزه و تلافی کردن است و این در اکثر قصه ها مشاهده می شود.

۳-۴. موفقیت در سفر و دور شدن از خانه

یکی از مهم‌ترین کنش‌های بخش‌های آغازین قصه‌های عامیانه، سفر و دور شدن از خانه است. این کنش در قصه‌های ملت‌های دیگر نیز دیده می‌شود (پراپ، ۱۳۸۶: ۴۵). سفرهای قصه‌های عامیانه به دلایل و انگیزه‌های متفاوت شکل می‌گیرد؛ سفر بازرگانی، سفر جهانگردی، سفر برای یافتن درمان، سفر برای به دست آوردن معشوق، سفر اجباری و نوعی خود تبعید کردن، سفر تکاملی (رشد و بلوغ شخصیت قصه). هیچ قصه‌ای نیست که رهاورد سفرش، موفقیت و کامیابی نباشد. بازرگان از سفر سود بسیار به دست می‌آورد (تسوجی، ۱۳۸۶: ۱۸).

در بسیاری از افسانه‌ها و قصه‌های عامیانه، مرد خانه برای گذراندن زندگی و تهیه‌ی مایحتاج خویش به سفر سال می‌رود. سفر سال، سفری است که نان‌آور خانواده برای تجارت از شهر خود آغاز می‌کند و پس از مسافرت به شهرهای دوردست، مال التجاره خویش را فروخته و با خرید سوغاتی و بقیه‌ره‌آورد‌های سفر، به شهر خود بازمی‌گردد. این سفر به سفر سال، مشهور است؛ اما شاید کمتر از یک سال و شاید بیشتر از یک سال باشد. در داستان حسنی و کره‌هولی، پدر حسنی به سفر سال می‌رود و همه‌ی حوادث داستان در نبود او صورت می‌گیرد. در حقیقت می‌توان گفت، سفر سال در افسانه‌ها یک سفر تجاری است.

پادشاهان زیادی در طول تاریخ وجود داشته‌اند که به عدل و عدالت‌گستری مشهور بوده‌اند، حتی اگر در کنار عدالت‌محوری، ظالم نیز بوده‌اند. داستان وزیر و پسر پادشاه، روایتی است، ساده از یک جامعه سالم که برخی شرارت‌ها انجام آن را مختل کرده است. فشارهایی که اتفاق می‌افتد، بیشتر برگرده مردمی است که چاره‌ای جز تسلیم شدن ندارند. نکته حائز اهمیت این قصه، این است که در نیمه راه به پایان می‌رسد و راوی از ادامه آن اطلاعی ندارد. در افسانه «وزیر و پسر پادشاه» این‌گونه نقل شده است؛ که وقتی «مردم بیچاره هم این‌همه ظلم را می‌دیدند و صدایشان در نمی‌آمد. آن‌ها می‌دانستند که قدرت مملکت در دست آن جوان و پدر اوست و اگر

حرفی بزنند؛ شاید جان خود را هم از دست بدهند؛ اما نمی‌توانستند، نسبت به رفتارهای توهین‌آمیز جوان هم بی‌تفاوت باشند. حداقل باید از ناموس خودشان حمایت می‌کردند. به همین خاطر، خیلی از آن‌ها تصمیم گرفتند از سرزمین خود مهاجرت کنند و در گوشه دیگری از این دنیای بزرگ زندگی کنند.

بسیاری از شب‌ها وزیر و همسرش از خانه بیرون می‌آمدند تا برای قدم زدن به کنار دریاچه بروند. یک‌شب، عده‌ای را دید که اسباب و اثاث خود را بسته‌اند و آماده‌اند تا حرکت کنند. وزیر به آنان نزدیک شد و علت مسافرتشان را پرسید. بزرگ‌قبیله، وقتی وزیر را شناخت، نزد او آمد و گفت: ای وزیر دانا، مدتی است که زنان و دختران ما مورد اذیت و آزار پسر پادشاه قرار گرفته‌اند و امروز در این قبیله، هیچ زن و دختری از دست پسر پادشاه در امان نیست. ما اگر زورمان به پسر پادشاه نمی‌رسد به خودمان که می‌رسد؛ بنابراین تصمیم گرفته‌ایم از این کشور برویم و در کشوری دیگر زندگی کنیم تا حداقل زن و بچه‌مان در امنیت باشند. (افسانه ملّا و چهل برادر، راوی علی بالاور).

اهمیت دادن به شخصیت زن در جامعه از مسائلی است که در بعضی از افسانه‌های کرمان به آن پرداخته شده است. در خیلی از افسانه‌ها به قابلیت زنان اشاره شده است؛ اما در افسانه «ماه صنم» مستقیم به این مسئله پرداخته شده است. این داستان، پاسخی است منطقی به آنان که زن را موجودی ضعیف و وبال‌گردن می‌دانند. زن در این قصه، نمادی از استقامت، مدیریت و کاردانی است. شخصیت‌های اصلی قصه را انسان‌هایی تشکیل می‌دهند که یک زندگی معمولی را روایت می‌کنند. در افسانه ماه صنم، وقتی مردم، خانواده آن‌ها را به خاطر داشتن هفت دختر سرزنش می‌کردند و آن‌ها را بی‌عرضه می‌دانستند، روزی به پدرش گفت: «این‌ها ما را نالایق و بی‌عرضه می‌دانند. اجازه بدهید من و یکی از پسرعموهایم به سفر سال برویم. هرکدام از ما که توانست، پول بیشتر و سرمایه بیشتری بیاورد، برنده است؛ آن وقت است که لیاقت و کارایی هرکسی مشخص می‌شود.» (ماه صنم، راوی عالم خرمیان) لذا

چنین اندیشه متقنی در ذهن شکل می‌گیرد که سفر مساوی است با کامیابی و تبدیل به تفکر بنیادینی می‌شود که بر کل جهان افسانه‌ها سایه می‌اندازد. ریشه این ایدئولوژی را می‌توان در اسطوره‌های ایرانی بازیافت، هفت‌خوان رستم، هفت‌خوان اسفندیار، داستان سهراب، کاووس، فریدون، سام و دیگر پهلوانانی ازین دست در سراسر شاهنامه از بن‌مایه‌های اصلی سفر برخوردار است (ر.ک. شاهنامه، فردوسی). در عرفان ایرانی-اسلامی نیز سفر از کارکردهای اصلی و بنیادین محسوب می‌شود و عارف بدون سفر به کمال نمی‌تواند برسد. این نکته در اصطلاحات عرفانی نیز منعکس می‌شود: ملاصدرا در «اسفار اربعه» به تفصیل به سفرهای روحانی و معنوی عارف در جستجوی خدا می‌پردازد؛ سفر من الخلق الی الحق، سفر بالحق فی الحق، سفر من الحق الی الخلق بالحق، سفر فی الحق بالخلق (ر.ک. اسفار اربعه، ملاصدرا). قدرت این ایدئولوژی را می‌توان در ضرب‌المثل‌ها که بازتاب شاخصه‌های فرهنگی و اعتقادی مردم است، نیز دید: «بسیار سفر باید تا پخته شود خامی، سفر آزموده کند مرد را؛ از تو حرکت، از خدا برکت؛ سفر، مرتبی مرد است؛ کودکی در سفر تو مرد شوی؛ هیچ‌کس در خانه پیغمبر نشد» (شکور زاده بلوری، ۱۳۸۷: ۶۳۷).

نارضایتی از وضع موجود و جستجوی موقعیتی بهتر و به نوعی جستجوی آرمان‌شهری که در زیست‌جای من نیست، انگیزه پیدایش ایدئولوژی سفر است. البته مقصود اصلی از طرح «جایی دیگر» و «ناکجا‌آباد» در میان فلاسفه، ادیبان و حتی قصه‌پردازان انتقاد از وضع وجودشان بوده است، چنان‌که «یوتوپیا»ی «توماس مور» افسانه بهشت زمینی نیست؛ بلکه بهانه‌ای است برای خرده‌گیری از جامعه خویش و بازگفتن داستان از زبان شخصیت یاوه‌سرای کتاب تنها یک بازیگوشی نیست؛ بلکه با این کار می‌خواسته خود را از پیامدهای این همه آشکارگویی در امان دارد» (آرمان‌شهر، ۱۳۶۱: ۲۱). این ایدئولوژی به روش صریح و آشکار خود را

در قصه‌ها نمایان نمی‌کند؛ بلکه شیوه بازتاب آن ضمنی است و در ظاهر در کنش‌های داستانی عموماً دلایلی برای سفر کردن گفته می‌شود. به لحاظ نظری نیز «ایدئولوژی نوع خاصی از کژدیسیگی است که از عهده توضیح و تعلیل واقعیت‌های جدید مربوط به یک موقعیت بر نمی‌آید و کژدیسیگی اتوپایی از زمان حال فراتر می‌رود و به سوی آینده، رو می‌کند و از فکری سرچشمه می‌گیرد که «آن سوی اکنون» است» (لارین، ۱۳۸۰: ۱۴۱) بنابراین این ایدئولوژی به صورت یک نظام ارزشی که شامل به دست آوردن تجربه، هیجان، معشوق، ثروت، قدرت و موقعیت است، خود را به ذهنیت قهرمانان تحمیل می‌کند تا پای به راه نهند و سفر کنند.

۳-۵. بخت و اقبال

اعتقاد به وابستگی تمام خوشبختی و آرمان آدم‌ها به بخت و اقبال، موجب شده است تا بخت در تعدادی از قصه‌ها به صورت انسانی تجسم یابد و تبدیل به قهرمان و شخصیت قصه شود و در کسوت یک مرد، به ایفای نقش پردازد. بر ذهن خالقان قصه‌ها این ایدئولوژی حاکم بوده است که «باید از روی اقبال! به دنبال بخت خود گشت و او را یافت»؛ گویی هیچ راه دیگری برای کامیابی وجود ندارد. نکته قابل توجه، این‌که قهرمانان زن قصه‌ها بخت خوش یا «خوشبختی» را در ازدواج می‌بینند؛ ولی قهرمانان مرد، قصه‌های عامیانه به دنبال بخت و اقبال خود و دیدار با وی -که الزاماً دیدن معشوق و ازدواج با وی نیست، گرچه در برخی نیز چنین است- به جستجو می‌پردازند و در این راه یا موفق می‌شوند و یا بسته به قابلیت خود و هوش و استعدادشان از آن برخوردار می‌گردند و یا شکست می‌خورند. در قصه «ابراهیم و دختر پادشاه»، تقدیر نویس در قصه، حضور دارد و به هیئت پیرمردی پیشگو: دوباره کتاب‌ها را باز کرد و ورق زد و ورد خواند سپس: «پادشاه به پیشگو گفت: ای مرد! تنها دارایی و وارث تاج و تخت من دختر من است می‌توانی پیشگویی کنی که همسر

آینده او کیست و در تقدیرش چه نوشته؟ پیشگو نگاهی به کتاب‌ها کرد و در اندیشه فرو رفت. بعد از لحظه‌ای اندیشه کردن، سر بلند کرد و گفت: ای پادشاه، چوپانی را می‌بینم که در دامنه همین کوه گوسفندان مردم را به چرا می‌برد و شب‌ها به این‌جا باز می‌گردد. در طالع دختر شما، چنین آمده است که همسر این چوپان، خواهد شد. باز هم چوپان. برای بار سوم هم کتاب‌ها را باز کرد؛ اما باز تقدیر چوپانی با دختر پادشاه گره خورده بود.» (افسانه ابراهیم و دختر پادشاه، راوی علی خرمیان). در افسانه پیرمرد و مار سرخ، دختر پیرمرد به بخت و اقبال، اعتقاد دارد و می‌گوید: «دختر پیرمرد که دختر کاردان و چیز فهمی بود، گفت: مادر، جوانان روستا برای همسری من قدم پیش نمی‌گذارند. شاید تقدیر من به این مار است. تو قبول کن شاید طلسم این مار به وسیله من شکسته شد.» در قصه «تقدیر نویس»، روزگار، بخت، اقبال یا هر نام دیگر با عنوان تقدیر نویس در قصه حضور دارد و به هیئت «پیرمردی در میان دریا نشسته، هی کاغذ ور می‌دارد، بر کاغذ چیزی می‌نویسد و کاغذ را به آب می‌اندازد» این کاغذها همه تقدیر آدم‌ها هستند. در ادامه داستان آمده است «روزی مسافری از کنار چشمه یا رود آبی می‌گذشت، برای خوردن آب به کنار چشمه رفت که آبی بنوشد و آبی هم به همراه بردارد. پیرمردی با محاسن سفید دید که تکه کاغذهایی در دست دارد و چیزی بر آن می‌نویسد و به آب می‌اندازد. مرد مسافر از پیرمرد محاسن سفید پرسید: چه می‌نویسی؟ پیرمرد جواب داد: من از طرف خداوند، تقدیر انسان‌ها را می‌نویسم. من، مأمور نوشتن، تقدیر انسان هستم و پس از نوشتن، به آب روان می‌اندازم و هیچ تقدیری برگشت ندارد. مرد مسافر گفت: به من بگو که تقدیر من چگونه است؟ چه اتفاق‌هایی در زندگی من رخ می‌دهد؟ پیرمرد جواب داد: نمی‌توانم بگویم. مرد مسافر پرسید چرا؟ جواب داد: چون اگر تقدیر زندگی و سرگذشت خودت را بدانی، نمی‌توانی راحت زندگی کنی و به زندگی عادی ادامه دهی...». (ماه صنم، راوی خاور ناوکی).

اعتقاد به بخت و اقبال، پیشینه‌ای بس دور و دراز دارد. ستاره بینی و سعد و نحس بودن ساعات و روزها و طالع آدم‌ها همه برآمده از اعتقاد به بخت است. حضور تأثیرگذار اقبال در قصه‌ها و وابستگی سرنوشت بدان، موجب شده است تا اعتقاد به همراهی بخت با شخص به یکی از باورهای راسخ شخصیت‌ها تبدیل شود و از آن سو بر مخاطبان نیز این حس را القا کند که کار و تلاش در برابر بر خورداری از اقبال، چندان مؤثر نیست. به‌طور کلی تقدیرگرایی، نوعی توجیه کم‌کوشی‌های فردی و تفسیری بر جبر زمانه می‌تواند باشد؛ اما با نگاه مثبت روان‌شناسانه نیز به عنوان مکانیسم دفاعی در برابر سختی‌ها و بی‌عدالتی‌های دنیا عمل می‌کند و آرامشی برای روان فرد و پذیرش راحت‌تر شرایط زندگی نیز ایجاد می‌نماید. این پنج ایدئولوژی از پرکاربردترین واحدهای ساخت ایدئولوژی در قصه‌ها به‌شمار می‌آیند. ایدئولوژی‌های فراوانی در قصه‌های عامیانه ایرانی وجود دارد که طرح آن‌ها مجال و فرصتی مستقل و گسترده‌تر می‌طلبد.

۴. نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان می‌دهد که زیربنای فکری هر جامعه‌ای، فرهنگ و غنای فرهنگی آن جامعه است و در تمام جوامع بشری، فرهنگ بومی زیرساخت‌های زبانی و اجتماعی را تشکیل می‌دهد و افسانه و قصه‌ها، حامل ایدئولوژی هستند. در جامعه آماری این پژوهش، ایدئولوژی به دو روش صریح و ضمنی و به صورت اعتراض به وضع موجود، بیان آرزوها و رؤیایها و اصالت دادن به مناسبات قدرت در روابط حاکمان در قصه‌ها انعکاس یافته است و مهم‌ترین بازتاب عملی ایدئولوژی در کنش‌های قصه، اتفاق افتاده است و گاهی ایدئولوژی در گفتگوی شخصیت‌ها، منعکس می‌شود، مانند قصه ماه صنم و بدین شیوه، مخاطب با نوع پندارشان آشنا می‌شود تا رفتار را منطبق با ایدئولوژی‌شان تفسیر کند. گاهی نیز، هیچ پیش‌زمینه اندیشگانی طرح نمی‌گردد و ایدئولوژی در عمل داستانی نمایش داده

می‌شود. با شنیدن و تکرار قصه‌ها، گفتار، پندار و کردار شخصیت‌ها در ذهن خواننده، نقش می‌بندد و مجموع محتوای این سه‌گانه، تفکر حاکم بر فضای قصه را می‌سازد. البته با در نظر داشتن این نکته که ایدئولوژی‌ها همواره هم منفی نیستند؛ مانند نیاز طبیعی و غریزی که به ازدواج می‌انجامد، گاه بدل به تجمع آرزوهای دست‌نیافته و میل شدید به تغییر موقعیت می‌شود و ایدئولوژی «ازدواج اوج آمال آدمی است» را می‌آفریند. احساس ناخرسندی از شرایط اکنون و آرزوی دست‌یافتن به‌جایی که تحقق تمامی آرزوهای فرد باشد، ایدئولوژی «این‌جا جای من نیست و باید به‌جایی بهتر رفت» یعنی آرمان‌شهر او را که آن‌سوی اکنون است، می‌سازد؛ ولی ایدئولوژی‌های دیگری هم هستند که واقعاً منفی هستند؛ مانند ایدئولوژی که بر پایه بدفهمی و سوءتعبیر آموزه‌های تربیتی ایجاد می‌شود؛ مانند تداخل مفهوم نجابت با ستم‌پذیری یا تلاش برای حفظ مناسبات قدرت که به ایدئولوژی «حذف رقیب به هر قیمت» گاهی نیز در پی آرامش دادن به روان آدمی و پذیرش راحت‌تر سختی‌ها و بی‌عدالتی‌های دنیاست که در واقع، توجیه تنبلی فردی و تفسیر جبر زمانه است که منجر به ایدئولوژی «طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف» می‌گردد.

۵. منابع و مآخذ

۱. پراب، ولادیمیر، (۱۳۸۶)، ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، چ دوم، تهران: توس.
۲. پینکوک، ال ستر، (۱۳۷۸)، گفتمان‌های قیاس‌ناپذیر، ترجمه سید علی اصغر سلطانی، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۴، صص ۱۱۸-۱۸۷.
۳. تاجبخش، پروین و سمیه قاسمی پور، (۱۳۹۳)، «بررسی داستان بچه مردم جلال آل احمد بر مبنای نظریه ایدئولوژی آلتوسر»، فصلنامه ادب و زبان، ش ۳۵، صص ۱۱۸-۹۹.

۴. تسوجی، عبداللطیف، (۱۳۸۶)، هزارویکشب، ج ۲، چ دوم، تهران: هرمس.
۵. ثمینی، نغمه، (۱۳۸۳)، «جدال قدرت و نمایش در هزار و یکشب»، فصلنامه هنر، ش ۶۱، صص ۳۶-۴۸.
۶. ثمینی، نغمه، سیاوش آقازاده مسرور، احسان دیانی، (۱۳۸۹)، بدل پوشی: آشوب سازی در ایدئولوژی، جلال ستاری در باب بدل پوشی با نگاهی به افسانه‌های آذربایجان بازنگاشت صمد بهرنگی»، دو فصلنامه جامعه‌شناسی هنر ادبیات، ش ۲، صص ۴۱-۷۰.
۷. درپر، مریم، (۱۳۹۲)، سبک‌شناسی انتقادی نامه‌های غزالی با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی، تهران: علم.
۸. درپر، مریم، (۱۳۹۳)، «لایه‌های مورد بررسی در سبک‌شناسی انتقادی داستان کوتاه و رمان». دو ماهنامه جستارهای زبانی، دوره ۱، شماره ۵، صص ۶۵-۹۴.
۹. درویشیان، علی اشرف و رضا خندان، (۱۳۸۰)، فرهنگ افسانه‌های مردم ایران، ج ۳، ۷، ۵، چ دوم، تهران: کتاب و فرهنگ.
۱۰. دلبری، حسن و فریبا مهری، (۱۳۹۴)، «کارکرد ایدئولوژی در لایه-های سبکی داستان حسنگ وزیر»، فصلنامه متن‌شناسی ادب فارسی، ش ۲۶، صص ۶۳-۷۸.
۱۱. شکورزاده بلوری، ابراهیم، (۱۳۸۷)، دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آن‌ها، چ سوم، مشهد: به نشر.
۱۲. طاهری، قدرت الله، (۱۳۹۱)، ردپای ایدئولوژی در آثار اولیه محمود دولت‌آبادی»، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش ۲۴، صص ۱۳۵-۱۴۱.

۱۳. فتوحی، محمود، (۱۳۸۸)، ایدئولوژی، سبک و گفتمان، تارنمای

کارون karsi.blogfa.com/post.asp

۱۴. کاتانو، جیمزو، (۱۳۸۴)، «سبک‌شناسی». مترجم: فرزین قبادی، نامه

فرهنگستان، سال هفتم، شماره ۴، صص ۱۱۲-۱۲۱.

۱۵. لارین، خورخه، (۱۳۸۰)، مفهوم ایدئولوژی، ترجمه فریبرز

مجیدی، تهران: وزارت امور خارجه.

۱۶. مکاریک، ایرناریم، (۱۳۸۴)، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر،

ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگاه.

۱۷. مور، تامس، (۱۳۶۱)، آرمان‌شهر، ترجمه داریوش آشوری، نادر

افشار نادری، تهران: خوارزمی.

۱۸. وحید، فریدون، (۱۳۹۴)، جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی، چ

چهارم، تهران: سمت.

۱۹. ون دایک، تئون ای، (۱۳۹۴)، ایدئولوژی و گفتمان: درآمدی چند

رشته‌ای، ترجمه محسن نوبخت، تهران: سیاه رود.

۲۰-Fowler, R. Hodg & Kress & Trew. (۱۹۷۹) *Language and Control*,

London: Routledge and Kegan Paul.

۲۱-Nørgaard, N. Busse & Montoro. (۲۰۱۰). *Key Terms in Stylistics*,

London and New York: Continuum.

رتال جامع علوم انسانی